

این مادر مهربان و مخلص
با ما در هر روز دعا می‌کند

برگ‌هایی از تاریخ روم

مادر امام زمان علیه السلام

● کمال السید

نگاشته‌های امامیه، تأکید دارد که مادر امام مهدی علیه السلام، بانو «ملیکا» است که نام حقیقی‌اش را پنهان کرد و به اسم «نرجس» شناخته و خوانده شد. او یکی از شاهزادگان قصر امپراتوری قسطنطنیه در روم بود.

در این قسمت از بحث، آن چه را استاد سعید ایوب در کتاب ارزش‌مندش «عقیده المسیح الدجال» نوشته و مربوط به موضوع است، بیان می‌کنیم:

جبهه‌ای که رو در روی دجال و پیروان و مردان مرتدّ کلیسا می‌ایستد،

میان امام مهدی علیه السلام و حضرت مسیح علیه السلام، از جهات متعددی ارتباط است. یکی از این موارد، مادر بزرگوار آن امام است.

در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه آمده است:

مهدی از فرزندان من است. صورتش مانند ماه منیر می‌درخشد. رنگ رخسارش عربی و قد و قامتش اسرائیلی است.^۱

در این حدیث، اشاره‌ای ضمنی هست که مهدی علیه السلام از مادرش، ویژگی‌های قد و قامت بنی اسرائیل را به ارث می‌برد.

انتظار

برگه‌هایی از تاریخ روم

۲۳۵

اسلام است. فرمانده این جبهه، مهدی منتظر است.

پیامبر می فرماید: «مهدی، همنام من است». آیا صاحب این نام که در انجیل کنونی است، با نشانه‌هایی که برایش گفته‌اند، همخوان است؟

در سفر رؤیا آمده است: «نام فرمانده‌ای که جنگ‌های آخر زمان را رهبری می‌کند، امین صادق است».^۲

در منابع اسلامی است که شیوه مهدی، بدان گونه است که «پس از آن که زمین پراز ستم و جور شد، آن را پراز عدل و داد می‌کند». در عرض و همسنگ این نشانه‌ها [در مصادر اسلامی] در سفر رؤیا است: «او، عادلانه حکم می‌کند و برای برقراری عدالت می‌جنگد».^۳

در منابع اسلامی درباره اصل و نسب مهدی آمده است: «مهدی، از خاندان من، از فرزندان فاطمه است...».^۴ در این باره، در سفر رؤیا ذکر شده: «بانویی که نور خورشید و ماه وجودش را فرا گرفته است و پایین پا و بر سر او تاجی از دوازده ستاره است.

بانو، پسری نیرومند زاییده که با قدرتی آهنین، تمامی ملت‌ها را سرپرستی می‌کند».^۵

در تفسیر گفته‌اند: «او، بانویی فاضله و با وقار است و نسل [مهدی] از او به وجود می‌آید».^۶

نسل این بانو، با مخاطرات و مشکلاتی مواجه می‌شود و نیروی‌های شیطانی با باقی مانده نسل او - که به سفارش‌های خداوند عمل می‌کنند - می‌جنگد. تاجی که بر سر بانو است، نشانه رهبری است و دوازده ستاره، نام‌های رسولان است.

به نظر اگر مهدی از فرزندان فاطمه، و آخرین رهبر باشد، طبیعی است که تمامی برادرانش، نزد اهل کتاب شناخته شده باشند. اینان، شاخ و برگ یک درخت‌اند که از بانوی آفتاب و مهتاب به بار آمده‌اند.^۷

روایت تاجر بردگان

بشرین سلیمان نخاس

روایتی در کتاب‌های معتبر امامیه در «کمال الدین» شیخ صدوق و «الغیبه»



شیخ طوسی است که به مهم‌ترین مطالب آن اشاره می‌کنیم:

بشر بن سلیمان نخاس، از اصل و ریشه انصار مدینه و ساکن سامرا است. وی، همسایه امام هادی علیه السلام است و نزد ایشان، نیز مسائل فقهی تجارت بردگان را می‌آموخت.

امام، مباشر خود «کافور» را هنگام پسین، به دنبال تاجر می‌فرستد. او در وقت مناسب حاضر می‌شود. امام، به وی مأموریت می‌دهد کنیزی را با مشخصات معین بخرد.

روایاتی که به این موضوع اشاره دارد، می‌گوید، امام هادی کمی پس از پایان جنگ محلی بغداد (سال ۲۵۱-۲۵۲) دست به این اقدام زد. که احتمالاً، اقدام حضرت، میان سال‌های ۲۵۳-۲۵۴ هجری است؛ یعنی، هنگامی که بغداد فعالیت عادی‌اش را پس از جنگ خانمان برانداز داخلی، از سرگرفت.

خرید کنیز، در جایی نزدیک «معبر الصراة» که نهری منشعب از دجله در بغداد است، انجام شد. دخترک

داستان هیجان انگیزش را برای «نخاس» چنین بازگو می‌کند:

نام حقیقی اش، «ملیکه» دختر یشو‌عا فرزند قیصر روم است و مادرش از نسل حواریون و مشخصاً از نسل شمعون، (وصی مسیح) است. جدش می‌خواست او را به ازدواج یکی از شاهزادگان و امیران قصر درآورد که پیشامدی مانع آن شد.

دخترک، در رؤیای شگفتی می‌بیند که پیامبر عرب، (محمد صلی الله علیه و آله) او را نامزد یکی از فرزندانش از نسل مسیح می‌کند. به سبب این رؤیای هیجان‌آمیز و علاقه‌اش به جوان سبزه‌ای که نامزد وی شده، دچار تب می‌شود.

او، دختری عاقل و آگاه است که زبان عربی می‌داند و با اسیران مسلمان، مهربان و خوش‌رفتار است. دختر، برای سفر به بغداد نقشه می‌کشد. وی، در جنگ شرکت می‌کند و جزء اسیران می‌شود.

این است آن چه اتفاق افتاده. وقتی نامش را پرسیدند، گفت: «نرجس است». این، نام کنیزان بود، و این گونه



به بازار کنیزان - که آن زمان رواج داشت - برده شد.

در این قسمت، برخی از تفصیل و توضیحات را دربارهٔ جبههٔ نبرد شمالی و شمالی - شرقی، جایی که ارتش اسلام و روم به کشمکش و نبرد پرداخته‌اند، ذکر می‌کنیم. می‌توان مجموعهٔ هجوم‌ها و نبردها را از هنگام فتح «عموریه» پی گرفت که به شکل سختی، در زمان امپراتریس تئودورا، در آمد. وی نائب السلطنهٔ فرزند کوچکش، «میخائیل سوم» بود.

ما، بحث را بر درگیری‌های سال‌های ۲۴۹-۲۵۳ که در تاریخ اسلامی و رومی ثبت است، متمرکز می‌کنیم. در سال ۲۵۳ هجری (۸۶۷ میلادی) حادثهٔ مهمی رخ داد که از دیگر حوادث روشن‌تر است. کودتای «باسیلیوس» با تلاشی سرنوشت ساز و انقلابی پیش آمد که حکومت خاندان عموریه را برانداخت و خاندان جدید مقدونیه را بر سر کار آورد. این صفحات را از تاریخ روم می‌خوانیم.

این چنین به «نیکفوروس اول»

(۸۰۲-۸۱۱) و جنگش با هارون الرشید بر می‌خوریم و میخائیل اول (۸۱۱-۸۱۳) که به سبب شکست از بلغارها، تخت و تاجش سرنگون شد و سرش را تراشیدند و به زمرة راهبان‌ش درآوردند، و لئوی پنجم، مشهور به «ارمنی» (۸۱۳-۸۲۰) که بار دیگر تمثال پرستی را قدغن کرد و در حالی که در کلیسا به ترنم سرودی مشغول بود، ترور شد و میخائیل دوم (۸۲۰-۸۲۹) امپراتوری الکن بی سوادی که عاشق راهبه‌ای شد و مجلس سنا را واداشت از وی خواهش کند که آن زن را به ازدواج درآورد، و تئوفیلوس (۸۲۹-۸۴۲) مصلح قوانین و سردار سازندگی و مدیر با وجدانی که شیوهٔ تمثال شکنی را زنده گرداند و بر اثر ابتلا به اسهال خونی درگذشت و بیوه‌اش «تئودورا» که به عنوان نائب‌السلطنه‌ای توانا بر شهرها حکومت می‌کرد (۸۴۲-۸۵۶) به آزار و اذیت مردم پایان داد، و میخائیل سوم، ملقب به دائم‌الخمر (۸۴۲-۸۶۷) که بر اثر بی‌کفایتی مقرون به مهربانی، امور



حکومت را ابتدا به مادرش سپرد و چون وی مرد، به دایی^۸ فاضل و لایقش سزار بارداس واگذار کرد^۹. آن گاه ناگهان مردی بی مانند، غیر منتظرانه، بر صفحه ظاهر شد و به هر چیزی که از پیشینیان مانده بود، به جز خشونت، پشت پا زد و سلسله نیرومند مقدونیان را بنیاد افکند.

باسیلیوس اول مقدونی در نزدیکی شهر آدریانوپل در دامان یک خانواده برزگر ارمنی، قدم به عرصه وجود نهاد (سال ۸۶۲). هنگام کودکی به دست بلغارها اسیر شد و ایام جوانی اش را در آن سوی دانوب، یعنی خطه‌ای که در آن زمان به مقدونیه شهرت داشت، در میان بلغارها گذراند. در بیست و پنج سالگی گریخت و رو به قسطنطنیه نهاد. سر بزرگ و نیروی جسمانی وی نظر مردی را که به خدمت سیاسی اشتغال داشت، جلب کرد. به همین سبب وی باسیلیوس را به مهتری خود اجیر کرد. باسیلیوس، به اتفاق ولی نعمت خویش - که مأمور یونان شده بود - به آن سرزمین رفت و در آن جا نظر زن

بیوه‌ای به اسم دانیلیس، و نیز اندکی از ثروت او را به خود جلب کرد. چون به پایتخت بازگشت، اسب سرکشی را برای میخائیل سوم رام کرد، پس به خدمت امپراتور اجیر شد، و هر چند مردی کاملاً عامی بود، به مقام ریاست تشریفات دربار ارتقاء یافت.

باسیلیوس، همیشه مناسب و شایسته بود و هر کار را بدو می سپردند، به خوبی از پس آن بر می آمد و به شتاب آن را انجام می داد. وقتی میخائیل در صدد پیدا کردن شوهری برای همخوابه خویش بر آمد، باسیلیوس زن دهاتی خویش را طلاق گفت و او را با مهریه هنگفتی به تراکیا فرستاد و ائودوکیا، همخوابه امپراتور را به ازدواج درآورد، و آن زن همچنان به خدمت به امپراتور ادامه داد. میخائیل، همخوابه‌ای برای باسیلیوس معین کرد، اما باسیلیوس مقدونی فکر می کرد که پاداش عمل وی تاج و تخت است. وی میخائیل را قانع ساخت که دایی اش (سزار بارداس) مشغول توطئه برای خلع او است، و سپس بارداس را



با دست‌های بسیار بزرگ خود خفه کرد (۸۶۶). میخائیل سوم، که سال‌های دراز عادت کرده بود سلطنت کند، نه حکومت، اینک باسیلیوس را در امپراتوری شریک خود کرد و تمامی امور حکومت را به دست وی سپرد. هنگامی که میخائیل او را به کنار گذاشتن تهدید کرد، باسیلیوس، نقشه قتل میخائیل را کشید و خودش در این امر نظارت کرد و سرانجام بدون رقیب، امپراتور شد (۸۶۷).^{۱۰}

ذکر برخی مطالب مفید دیگر

«تئوفیلوس» در ۲۲۷ هجری (۸۴۱ میلادی)، همان سالی که معتصم عباسی مُرد، درگذشت. وی، در عموریه که در ۲۲۳ هجری (۸۳۷ میلادی) به دست لشکر اسلام افتاد، زاده شد. فرزند کوچکش، میخائیل سوم، شش سال حکمرانی کرد و شورای نائب السلطنه را به سرپرستی مادرش «تئودورا» و دایی اش قیصر بارداس تشکیل داد. مادرش، چهارده سال به تنهایی حکومت کرد و



جنگ‌های سختی ضد دولت اسلامی، در این مدّت به راه انداخت و دوازده هزار اسیر مسلمان را هولناک به قتل رساند.^{۱۱} در ۸۵۶ میلادی، برادرش (قیصر بارداس) وی را گت بسته، مجبور به اقامت در دیری کرد. تاریخ سال درگذشت وی را ۸۶۷ م. ذکر می‌کند، سالی که کودتای نظامی به رهبری باسیلیوس رخ داد. تاریخ روم مختصری از اخلاق و رفتار وی را ذکر کرده است. آیا مرگ تئودورا در همین سال، طبیعی و به طور اتفاقی بوده است؟!

بارداس، پس از دستگیری و اقامت اجباری خواهرش در دیر، حاکم امپراتوری شد و قیصر گردید. نباید فراموش کرد که تاریخ از وی با این لقب یاد می‌کند.

می‌توان این اطلاعات و محتوای سخنان بانو نرجس را باهم تطبیق داد.^{۱۲} وجود شخصیتی به نام قیصر بارداس که امپراتور کشور باشد، در گزارش بانو، به روشنی بیان می‌شود.

در سال ۸۶۷ میلادی (۲۵۳ هجری) باسیلیوس مقدونی، قیصر بارس را می‌کشد، سپس میخائیل سوم را به قتل می‌رساند و خود را امپراتور جدید اعلام می‌کند و به حکومت خاندان عموریه پایان می‌دهد. آن‌گونه که در تاریخ ثبت است، باسیلیوس، شخصی بی سواد و خشن و خون آشام بود.

تار و مار شدن خاندان عموریّه، گزارش فرار و آوارگی شاهزادگان قصر را تقویت می‌کند. پیدایش بانو نرجس در سال کودتای نظامی و به هنگامی که برخوردهای آسیب‌زا رخ می‌نماید و گزارش «بشرین سلیمان نخاس» بدان اشاره می‌کند، نیز آشنایی امام حسن عسکری علیه السلام با کنیزی در منزل عمه‌اش، شاهد و گواه ادعای بانو نرجس است که از بانوان و شاهزادگان قصر می‌باشد و دست سرنوشت، او را به بغداد رسانده است.

داستان امام مهدی علیه السلام عادی نیست، بلکه به اقتضای ادبیات این مسئله، خلاصه داستان پیامبران، با

تمامی معجزات و شورانگیزی آن است. احادیث بسیاری به همانندی امام مهدی و گروهی از انبیا اشاره دارد. رؤیای بانو نرجس را با قصه‌های بسیار جالبی که در قرآن آمده و رؤیا، رکن مهم آن است، می‌توان مقایسه کرد، که گویاتر از سوره یوسف وجود ندارد و رؤیا، نقطه محوری تمام قصه بوده است. داستان، با رؤیایی از ستارگان شروع می‌شود و با تفسیر و تعبیر آن پایان می‌پذیرد و در میان رؤیا، خواب پادشاه بازگو می‌شود که وضع را جالب‌تر می‌کند.

اگر رؤیای بانو نرجس، در فضای کلی چهارچوب حرکت الهی رسالت قرار گیرد، روشن می‌شود که بسیار همخوانی و انسجام دارد. قرآن کریم، پر از شواهد درخشان در این باره است. موسی علیه السلام در وضعی هیجان آور به دنیا آمد و زیست و رشد کرد - که از شرح آن بی‌نیازیم - و بانو مریم با لطف الهی به دنیا آمد و فرزندش عیسی علیه السلام با معجزه‌ای در آفرینش زیر شاخه



درخت، زاده شد و سرورمان محمد ﷺ زاده دو ذبیح (ابن الذبیحین) است؛ زیرا، میان اسماعیل و ذبحش، لحظاتی فاصله نبود که آسمان گشوده شد. نزدیک بود پدر پیامبر ﷺ ذبح شود و خود پیامبر ﷺ در هنگام هجرت به قتل برسد، در حالی که میان او و شمشیرهای قریش، جز چند تار عنکبوت نبود. پیش تر، ابراهیم (پدر پیامبران) در دل آتش افتاد، اما خدا آن را سرد و سلامت کرد و خدا خواست ملیکه یا نرجس، مادر مصلح جهان شود... خداوند از وی مردی را که نرجس بدو رغبت و میلی نداشت، راند و شوهری دیگر در زمان دیگر تقدیر وی کرد. خدا می خواست در حوادث کودتای نظامی که قربانیان آن، خاندان حاکمه عموریّه بودند، وی از کشتن نجات یابد و در سفری هیجان آور - که تفصیلش را نمی دانیم - به بغداد، و سپس به سامرا برسد.

امام هادی علیه السلام برای فرزندش، دختری خردمند از سلاله حواریون را

برگزید، اما می بایست فرزند موعود، دایی های نداشته باشد که سراغ وی را بگیرند، از این رو، دختر، مانند هر کنیز بیگانه دیگری، در هاله ای از گمنامی می زیست، گرچه وی - همچنان که در روایت گفته اند - سیده الإمام (خاتون کنیزکان) بود.





پی‌نوشت‌ها:

۱. البیان، گنجی، ص ۱۱۸.
 ۲. سفر رؤیا، ۱۱/۱۹، کتاب حیات، چ ۱۹۸۲.
 ۳. همان.
 ۴. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۶۸.
 ۵. سفر رؤیا، ۵، ۱/۱۲ (کتاب مقدس، چ ۱۹۸۳)
 ۶. یوم الدین، استیفنس، ص ۸۷ و ۱۰۹؛ تفسیر الرؤیا، ص ۲۷۷؛ آخرالساعة، جین داکسون، ۱۹۸۴.
 ۷. سعید ایوب، عقیده المنسیح الدجال، ص ۹۸-۱۰۱.
 ۸. در متن عربی، «عم» (عمو) آمده که درست آن، «دایی» است، به دلیل چند سطر بعد.
 ۹. در تاریخ طبری، در حوادث سال ۲۴۶ است: نصر بن الازهر شیعی، (فرستاده متوکل به روم برای پرداخت فدیة به منظور آزاد کردن اسیران) می‌گوید: «وقتی به قسطنطنیه رسیدم، با همان لباس و شمشیر و خنجر و کلاهی که داشتم، به سرای قیصر میخائیل رفتم. بین من و دایی قیصر که سرپرست وی بود، مناظره‌ای در گرفت».
 ۱۰. تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۴ (عصرایمان) ص ۵۵۰ - ۵۵۱ (فصل ۱۸).
 ۱۱. شاید همین رخداد هول ناک، قیصر بارداس
- را واداشت چند ماه بعد، خواهرش را زندانی کند. طبری، در حوادث سال ۲۴۱ هجری فاجعه کشتار اسیران را ذکر کرده است.
۱۲. مستشرق «دونالدسون»، بعید می‌داند یکی از شاهزادگان روم- دختر یشوع فرزند امپراتور روم- همسر امام حسن عسکری باشد، او، معتقد است که این قصه از هر حیث برای تأکید بر پاکی اصل و نسب امام مهدی علیه السلام بافته شد، اما همین مستشرق بعید نمی‌داند شاهزاده رومی در میان اسیران جنگی، از جبهه امپراتوری بیزانس باشد که پس از فروش در بازار نخاسه، به عنوان کنیز به خانواده مسلمان والایی رفت. (موسوعة العتبات المقدسة: سامرا، ص ۲۷۶).
- نگاشته‌های شیعی در شرح حال مادران امامان که اغلب کنیز بودند، مطلب فوق را جز برای امام سجاده علیه السلام و امام مهدی علیه السلام گزارش نکرده است. مادر امام زین العابدین علیه السلام، شهربانو دختر یزدگرد، آخرین کسرای ایران، و مادر امام مهدی علیه السلام، شاهزاده‌ای رومی بود. نوشته‌های شیعی بر آن نبوده که ائمه را با اصل و نسب‌های ساختگی به شرافت و بزرگی برساند!



انتظار

برگه‌هایی از تاریخ روم